

بررسی و آنالیز ساختار نسیب در شعر جاهلی

دکتر عنایت الله فاتحی نژاد*

چکیده:

مقدمه تغزلی قصاید کهن عربی که اصطلاحاً « نسیب » خوانده می شود ، از اجزاء و بخشهایی از قبیل گریه بر اطلال ، وصف آثار به جای مانده از منزلگاه معشوق سفر کرده ، شرح جدایی معشوق و توصیف کجاوه وی و حرکت کاروان معشوق تشکیل شده است که به نوعی اشاره به شیوه زندگی قبیله ای است . همه شاعران جاهلی بجز صعالیک در نسیب قصاید خود از این ساختار کلیشه ای و چارچوب کلی پیروی کرده اند و حتی واژگان و ترکیبها و تشبیهاتی که به کار برده اند ، همه تقلیدی و تکراری است .

واژه های کلیدی : شاعران جاهلی ، نسیب ، صعالیک ، معلقات ، اطلال

*دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی

تاریخ دریافت مقاله: ۸۹/۴/۲۳ تاریخ پذیرش مقاله: ۸۹/۵/۲۷

شاعر جاهلی در قصاید خود پیش از آنکه به مضمون و موضوع اصلی قصیده که بیشتر مدح، فخر و حماسه است، پردازد، ابیاتی تغزلی در وصف معشوق و یار سفرکرده خود می‌سراید تا احساسات و عواطف مخاطبان را برانگیزد و آنان را آماده سازد تا با شور و اشتیاق بیشتر به مضمون اصلی قصیده گوش فرادهند. این مقدمه تغزلی یا «نسیب» دارای ساختاری است که گویی همه شاعران ملزمند از آن پیروی کنند. از این رو موضوعاتی را که شاعر در نسیب بدان می‌پردازد کاملاً قراردادی است و گویی شاعر حق ندارد جز آن موضوعی دیگر را برگزیند. به همین سبب نسیب در قصاید همه شاعران جاهلی دارای مضامین مشترکی است و آنچه تفاوت دارد شیوه بیان عبارتها، ترکیبها و واژگان است.

نسیب خود از بخشهای متعدد تشکیل شده است: وصف اطلال، گریستن بر بقایای منزلگاه معشوق، همراهان، سخن گفتن با ویرانه‌ها، وصف ویرانی منزلگاه معشوق و آثار باقیمانده از آن، عوامل طبیعی که باعث ویرانی آن شده‌اند مانند باد و باران و سیلاب، ذکر صبح روز جدایی و واپسین دیدار، و سرانجام وصف کجاوه معشوق که راه سفرپیش گرفته است. برخی منابع امروالقیس را پیشاهنگ و مبدع شعر «اطلال» دانسته‌اند و برآنند که دیگر شاعران در گریستن و گریاندن یاران و وصف آثارمنزلگاه یار سفرکرده، نسیب قصاید وی را الگوی خود قرار داده و به تقلید از او پرداخته‌اند (نک، ابن سلام، ۴۶؛ ابن قتیبه، ۶۸/۱؛ سیوطی، المزهر، ۲/۴۰۵).

در نسیب گمان می‌رود که شاعر سوار بر شتر و در مصاحبت یارانش بیابانهای خشک و بی‌آب و علف را آرام آرام در می‌نوردد. آهنگ موزون گامهای شتر بر روی شنهای نرم صحرا شاعر را به ژرفای خاطرات گذشته خود فرو می‌برد. دیدگان خسته‌اش را بر هم می‌نهد و خاطرات زیبا و دل‌انگیز گذشته را در آینه خیال مرور می‌کند و ناگهان خود را بر ویرانه‌های منزلگاه پیشین معشوق «اطلال و دمن» می‌بیند که روزگاری صحنه روزهای خوش زندگی او بوده است. شاعر با دیدن بقایای خیمه و خرگاه معشوق خاطرات گذشته را به یاد می‌آورد و دوران وصل به تمام و کمال برایش

تداعی می شود. لختی درنگ می کند و همسفرانش را با گریه و زاری از رفتن باز می دارد و از آنان نیز می خواهد که از رفتن بازایستند و به یاد آن یار سفر کرده، شیون سردهند. در این بخش از قصاید جاهلی واژگان کلیشه ای از قبیل: « قفا نیک»، «قفا»، «وَقُوفاً»، «وَقَفْتُ» بسیار تکرار می شود (نک، مفضل ضبی، ۲۵، ۳۴؛ زوزنی، ۷، ۴۵، ۷۴، ۹۴، ۱۳۷؛ شنقیطی، ۴۲):

قفا نَبکِ من ذِکری حَبیبٍ و مَنْزِلِ بَسِطِ اللّوی بین الدخولِ فَحَوْمِلِ

« همسفران، لحظه ای بازایستید تا به یاد یار سفر کرده و منزلگاه او در ریگستان

میان دَخول و حَوْمِل گریه سردهیم » (امروالقیس، دیوان، ۸۹)

قفا نَبکِ من ذِکری حَبیبٍ و عرفانِ و رَسَمِ عَفَتِ آیاتُهُ مُنذُ اَزمانِ

(امروالقیس، دیوان، ۱۰۲)

« همسفران لختی درنگ کنید تا به یاد دلداده سفر کرده و منزلگاه او که طی سالیان

دراز آثارش محو شده، بگرییم »

لا أرى من عهدتُ فيها فأبکی الـ یومَ دَلهاً و ما یردُ البُکاءُ

(حارث بن حلزه، دیوان، ۲۲)

« در این ویرانه ها نشانی از معشوق نمی یابم و من حیران و سرگشته اشک می ریزم،

اما اشک گمشده را به صاحبش باز نمی گرداند »

آنگاه شاعر به یاد می آورد که چگونه لذت بخش ترین روزهای زندگی را در آن منزلگاه گذرانده است و اینک روزگار با ناملايمات بسیارش یاران و آشنایان را از هم جدا ساخته و منزلگاهشان را به ویرانه ای مبدل ساخته که جولانگاه آهوان و گاوهای وحشی شده است. وصف ویرانی منزلگاه معشوق از مواردی است که تقریباً در همه اشعار جاهلی به جز اشعار صعاليک دیده می شود. در این بخش از نسیب تاکید شاعر بیشتر بر این است که آثار منزلگاه پیشین معشوق هنوز کاملاً محو و نابود نشده است و

اندکی از بقایای آن که به آثار خالکوبی ، خطوط روی پوست ، نوشته های ایرانیان و یا دست نوشته های رهبانان در زبور شبیه است ، هنوز پابرجاست :

أَتَتْ حِجَجٌ بَعْدَى عَلَيْهَا فَاصْبَحَتْ كَخَطِّ زُبُورٍ فِي مَصَاحِفِ رُهْبَانِ

(امروالقیس ، دیوان ، ۸۹)

« از آن روزگار [که با معشوق خود در این منزلگاه بسر می کردم] ، سالیان دراز گذشته است و اینک آثار آن منزلگاه ویران به دست نوشته های راهبان در زبور شباهت یافته است . »

فَلَمْ يَبْقَ إِلَّا دِمْنَةٌ وَ مَنَازِلُ كَمَا رَدَّ فِي خَطِّ الدَّوَاهِ مِدَادُهَا

(عبدالله بن عنمه ، مفضلیات ، ۳۷۹)

« از منزلگاه ویران معشوق جز آثاری شبیه به خطوطی که با جوهر نگاشته شده ، باقی نمانده است »

و دَارٌ لَهَا بِالرَّقْمَتَيْنِ كَأَنَّهَا مَرَّاجِيعُ وَ شَمٌّ فِي نَوَاشِرِ مِعْصَمِ

(زهیر بن ابی سلمی ، ۱۶)

« معشوق من را در رقمتان منزلگاهی بود که اینک بقایای آن شبیه آثار خالکوبی بر روی پوست دست نمایان است »

لِمَنْ دِمْنٌ كَأَنَّهَا صَحَائِفُ قِفَارٌ خَلَا مِنْهَا الْكَثِيبُ فَوَاحِفُ

أَكَبَّ عَلَيْهَا كَاتِبٌ بِدَوَاتِهِ يُقِيمُ يَدِيهِ تَارَةً وَ يُخَالِفُ

(ثعلبۀ بن عمرو عبدی ، مفضلیات ، ۲۸۱)

« آثار برجای مانده از منزلگاه معشوق در وادی « کثیب » و « واحف » به صحیفه هایی ماند که خطوطش از بین رفته اند »

لِمَنْ الدِّيَارُ عَفَوْنَ بِالْحَبْسِ آيَاتُهَا كَمَهَارِقِ الْفَرَسِ

(حارث بن حلزه ، مفضلیات ، ۱۳۲)

الدَّارُ قَفْرٌ وَ الرُّسُومُ كَمَا رُقِّسَ فِي ظَهْرِ الْإِدِيمِ قَلَمٌ

(مرقش اکبر ، مفضلیات ، ۲۳۷)

لِمَنْ طَلَّلَ أَبْصَرْتُهُ فَشْجَانِي كَخَطِ زَبُورٍ فِي عَسِيبِ يَمَانِ

(امروالقیس ، دیوان ۸۵)

يَلُوحُ كَأَنَّهَا كَفَّا فَتَاءً تُرْجَعُ فِي مَعَاصِمِهَا الْوُشُومُ

(زهیر بن ابی سلمی ، دیوان ، ۱۵۲)

لِخَوْلَةٍ أَطْلَالَ بَبْرَقَةً تَهْمِدِ تَلُوحُ كِبَاقِي الْوُشْمِ فِي ظَاهِرِ الْيَدِ

(طرفه بن عبد ، زوزنی ، ۴۵)

وَجَلَا السُّيُولُ عَنِ الطَّلُولِ كَأَنَّهَا زُبُرٌ تُجَدُّ مُتُونَهَا أَقْلَامُهَا

(لبید ، زوزنی ، ۹۴)

شاعر پس از به تصویر کشیدن منزلگاه متروک یار « اطلال و دمن » و آثار باقیمانده از آن ، آخرین دیدار خود با معشوق را به یاد می آورد و حالات غمگینانه درونی خود را در آخرین وداع بیان می کند . آنگاه شاعر به یاد معشوق بر این ویرانه ها درود می فرستد و سرنوشت معشوق خویش را از آنها جویا می شود . واژگانی که شاعران برای این مضمون به کار می برند از قبیل « انعم صباحاً » ، « عمی صباحاً » ، « حُیْتُ مِنْ طَلَّلٍ كِي أُسَائِلُهَا » ، « سَأَلْتُهَا » و « أَسَأَلُهَا » (نک ، ضبی ، ۱۸۱ ، ۴۱۳ ؛ زوزنی ، ۷۵ ، ۹۴ ، ۱۳۷ ، ۱۱۹ ؛ شنقیطی ، ۱۵۸ ، ۷۵) همه تکراری و شبیه به هم است :

إِلَّا انْعِمَ صَبَاحاً أَيُّهَا الرَّبْعُ وَانطِقِ وَحَدَّثَ حَدِيثَ الرِّكْبِ إِنْ شِئْتَ وَاصْدِقِ

(امروالقیس ، دیوان ، ۱۶۸)

« ای منزلگاه متروک یار بامدادانت خوش و خرم باد ، اگر دوست داری زبان بگشای

وبا من صادقانه از سرنوشت کاروان معشوق سفر کرده سخن بگو »

فَلَمَّا عَرَفْتُ الدَّارَ قُلْتُ لِرَبْعِهَا إِنْ انْعِمَ صَبَاحاً أَيُّهَا الرَّبْعُ وَاسْلِمِ

(زهیر بن ابی سلمی ، دیوان ، ۱۹)

« چون منزلگاه معشوق را شناختم ، درنگ کردم و گفتم ای دیار متروک یار بامدادت
خوش باد و پیوسته سلامت بمان »

یا دارَ عِبَلَةَ بِالْجِوَاءِ تَكَلَّمِي و عِمَى صَباحاً دارَ عِبَلَةَ و اسلِمِي

(عنتره ، شرح زوزنی ، ۱۳۸)

« ای منزلگاه ویران عبله در سرزمین جِوَاء مرا از سرنوشت ساکنانت آگاه ساز و خوش
باد صبحگاهانت »

وُقُوفاً بِهَا صَحْبِي عَلَيَّ مَطِيَّهُمْ يَقُولُونَ لَا تَهْلِكِ أَسَى و تَجَمَّلِ

(امروالقیس ، دیوان ، ۸)

« یاران من سوار بر شتران در میانم گرفته، می گویند : صبوری و شکیبایی پیشه ساز
و در غم و اندوه یار سفر کرده خود را هلاک مساز ».

همین بیت در معلقه طرفه بن عبد نیز تکرار شده است و تنها به جای واژه « تَجَمَّلِ » ،
« تَجَلَّدِ » آمده است .

فَلَمَّا رَأَيْتُ الدَّارَ قَفْرًا سَأَلْتُهَا فَعَيَّ عَلَيْنَا نُوبِهَا و رَمَادُهَا

(عبدالله بن عنمه ، ضبی ، ۳۷۹)

« چون دیدگانم بر منزلگاه متروک معشوق افتاد ، حال محبوبم را جویا شدم . اما
ویرانه ها و خاکستر اجاقها را زبان پاسخ دادن نبود »

گریه بر اطلال یکی از ماهرانه ترین شیوه های یادآوری خاطرات عاشقانه است . چون
تصویر معشوق در ذهن شاعر نقش می بندد ، یادآوری خاطرات برای او لذت بخش
است و در واقع تسلاهی خاطر اوست و به گفته خود شاعر او به این یادآوری سخت
نیازمند است و از آن با کلمه « حاجت » یاد می کند :

ظَلَلْتُ عَلَيَّ عِرْفَانِهَا ضَيْفَ قَفْرَةٍ لِقَاضِيٍّ مِنْهَا حَاجَةً الْمُتَلَوِّمِ

(جابر بن حنی ، مفضلیات ، ۲۰۹؛ واده ؛ ۴۸)

« برویرانه های منزلگاهش به میهمانی اندوه تنهایی رفتم تا نیاز دل دردمندم را برآورم »

فَوَقَفْتُ فِيهَا نَاقَتِي وَكَأَنَّهَا

فَدَنٌ لِّأَقْضَى حَاجَةِ الْمُتَلَوِّمِ

(عنتره ، زوزنی ، ۱۳۷)

« شترم را که چون عمارتی کوه بیکر بود ، در کنار منزلگاه متروکش رها کردم و لحظه

ای درنگ کردم تا حاجت خویش برآورم »

نسبب قصاید دارای دو زمان متفاوت است : یکی زمانی که به دوران جوانی عاشق باز

می گردد و شاعر گرفتار عشق بوده است و دیگری زمانی که پا به عرصه پیری نهاده و

با دیدن ویرانه های معشوق دوران وصال در ذهنش تداعی می شود . آنچه بیش از همه

ذهن شاعر را می آزارد ، یادآوری لحظه جدایی از معشوق است که آن را با غم و اندوه

به تصویر می کشد . صبح روز جدایی که از آن با کلمه « غَدَاةَ الْبَيْنِ » یاد می شود ، از

مضامینی است که در بیشتر اشعار جاهلی تکرار شده است :

قَامَتْ تَرِيكَ غَدَاةَ الْبَيْنِ مُتَدَلًّا تَخَالُهُ فَوْقَ مَتْنِيهَا الْعِنَاقِيدَا

(ربیعة بن مقروم ، مفضلیات ، ۲۱۳)

« صبح روز جدایی از جای برخاست و گیسوان فروهسته اش را به نمایش گذاشت

آن سان که گویی بر دوشش خوشه های انبوه انگور آویخته بود »

كَأَنَّ غَدَاةَ الْبَيْنِ يَوْمَ تَحْمَلُوا لَدَى سَمَرَاتِ الْحَيِّ نَاقِفٌ حَنْظَلِ

(امروالقیس ، معلقه ، ۹)

« بامداد روز جدایی آنگاه که قبیله معشوق بار سفر بست ، من در کنار بوته های خار

مغیلان و جلو خیمه گاه او ، چنان اشک می ریختم که گویی حنظل می شکم »

فَلَوْ كَانَتْ غَدَاةَ الْبَيْنِ مَنَّتْ وَقَدْ رَفَعُوا الْخُدُورَ عَلَى الْخِيَامِ

(نابغه ذبیانی ، مفضلیات ، ۱۷۶)

كَأَنَّ سَلْمَى غَدَاةَ الْبَيْنِ إِذِ رَحَلَتْ لَمْ تَشْتِ جَاذِلَةً فِيهَا وَلَمْ تَصِفِ

(بشر بن ابی خازم ، مفضلیات ، ۱۴۰)

چون معشوق بر کجاوه می نشیند و عزم سفر می کند ، شاعر دورادور او را دنبال می کند و از همراهانش می خواهد که کجاوه معشوق را زیر نظر داشته باشند و لحظه ای از آن چشم برندارند تا مبادا کاروان وی را در فراخنای بیابان بی آب و علف گم کنند . شاید هیچ شاعری در وصف سفر معشوق به پای زهیر بن ابی سلمی نرسد و تصویری که او از این سفر ارائه می دهد بسیار دقیق است و شامل همه جزئیات :

تَبَصَّرَ خَلِيلِي هَل تَرَى مِنْ ظَعَائِنِ	تَحَمَّلَنَّ بِالْعَلْيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثَمِ
عَلَوْنَ بِأَنْمَاطِ عِتَاقٍ وَكَلَّةٍ	وَرَادِ حَوَاشِيهَا مُشَاكِهَةَ الدَّمِ
وَوَرَّكْنَ فِي السَّوْبَانَ يَعْلُونَ مَتْنَهُ	عَلَيْهِنَّ دَلُّ النَّاعِمِ الْمُتَنَعِّمِ
وَفِيهِنَّ مَلَهَى لِلصَّدِيقِ وَمَنْظَرٌ	أَنْبِقُ لِعَيْنِ النَّاطِرِ الْمُتَوَسِّمِ
بُكَرْنَ بُكُوراً وَاسْتَحْرْنَ بِسُحْرَةٍ	فَهُنَّ لِيُوَادِي الرَّسِّ كَالْيَدِ لِلْفَمِ
كَأَنَّ قُتَاتَ الْعَيْنِ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ	نَزَلْنَ بِهِ حَبُّ الْفَنَاءِ لَمْ يُحَطِّمْ
فَلَمَّا وَرَدْنَ الْمَاءَ زُرُقاً جِمَامُهُ	وَضَعْنَ عَصِيَّ الْحَاضِرِ الْمُتَخَيِّمِ

« دوستان من نیک بنگرید آیا در این تپه ها در فراسوی چشمه سار « جرثم » کاروان یار مرا که رخت سفر بر بسته ، می بینید ؟ آنان در کجاوه هایی آرمیده اند که پرده های نفیس و نازک با حاشیه ای خون رنگ آنها را پوشانده است . آسوده خیال و سبکبال و با ناز و عشوه بلندبهای « سوبان » را در نوردیدند ، آراستگی و برازندگی آنان چشم هر بیننده ای را خیره می سازد و او را مسحور و از خود بیخود می کند . سحرگهان پیش از سپیده دمان رهسپار شدند و اینک فاصله آنان تا وادی « رس » به اندازه فاصله میان دست تا دهان است . تکه هایی از پشمهای رنگین که در هر منزلگاه از کجاوه هایشان فرو افتد دانه های نکوبیده انگورک را ماند و چون به آن برکه آب زلال و نقره گون رسیدند رحل اقامت افکندند و خیمه ها برافراشتند . »

در بیشتر قصاید جاهلی از همراهان شاعر به صیغه مثنی « خلیلی » (ای دو دوست من) یاد می شود. در این بخش تعبیراتی که شاعران جاهلی به کار برده اند همه تقریباً شبیه به هم و دارای یک مضمون است و حتی واژگان و ترکیبها کاملاً تقلیدی و تکراری است. به عنوان نمونه این مصرع معروف « تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ » ظاهراً نخستین بار در اشعار امروالقیس آمده است:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ سَوَالِكَ نَقْبًا بَيْنَ حَزْمِي شَعْبَعَبِ

(نک، دیوان، ۵۷)

اما بیشتر شاعران جاهلی عیناً آن را تقلید و اقتباس کرده اند، زهیر بن ابی سلمی دست کم ۳ بار آن را در قصایدی متفاوت در دیوان خود تکرار کرده است و تنها در یک مورد به جای « تَبَصَّرَ » واژه « تَبَيَّنَ » نشانده است:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ تَحَمَّلَنَ بِالْعَلِيَاءِ مِنْ فَوْقِ جُرْثَمِ

(نک، دیوان، ۱۹، ۲۵، ۲۱۴، ۲۶۶؛ زوزنی، ۷۵).

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ كَمَا زَالَ فِي الصَّبْحِ الْأَشَاءُ الْحَوَامِلُ

(دیوان، ۲۱۴)

تَبَيَّنَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ بِمُنْعَرَجِ الْوَادِي فُوقَ أَبَانَ

(دیوان، ۲۶۶)

همین مصرع را مرقش اکبر و عبید بن ابرص نیز بی هیچ کم و کاست در اشعار خود آورده اند:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ جَزَعَنَ سَرَاعًا وَ اقْتَعَدَنَ الْمُفَائِمَا

(نک، ضبی، ۲۴۵)

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ هَلْ تَرَى مِنْ ظُعَائِنِ سَلَكَنَ غَمِيرًا دُونَهُنَّ غَمُوضُ

(دیوان، عبید بن ابرص، ۱۲۳)

همچنین اسود بن یعفر (با قافیه ن) ، راعی النمری سه بار (قافیه های : ر ، ع ، د) ، نابغه جعدی (قافیه م) و کعب بن زهیر (قافیه ق) این مصرع را اقتباس کرده اند (نک ، مفضل ضیبی ، ۴۳ ، ۶۷ ، ۱۱۷ ، ۱۲۹) . برخی محققان همچون طه حسین که اشعار جاهلی را جعلی و ساخته راویان سده های بعد می دانند ، این گونه تکرارها را دلیلی بر جعلی بودن آنها دانسته اند (نک ، طه حسین ، فی الشعر الجاهلی ، ۸۷ - ۸۹) .

تشبیه کجاوه معشوق به کشتی یکی دیگر از مضامین تکراری در شعر جاهلی است ، که شاعر قافله معشوق را در بیابانهای خشک و بی آب و علف و در میان سراب ، همچون کشتی ای می بیند که در دل دریایی بی انتها امواج را می شکافد و به پیش می رود :

كَأَنَّ حُدُوجَ الْمَالِكِيَّةِ غُدُوَّةٌ خَلَايَا سَفِينٍ بِالنَّوَاصِفِ مِنْ دَدٍ

« صبح روز جدایی کجاوه معشوق من (از قبیله بنی مالک) بر پشت شتران در ریگزار

دَد ، کشتی غول پیکری را می مانست که دل دریا را می شکافد و به پیش می رود »

(طرفه بن عبد ، زوزنی ، ۴۶ ؛ برای موارد دیگر نک ، مفضلیات ، عبید بن ابرص ،

(۶۶)

كَأَنَّ الظُّعْنَ حِينَ طَفُونِ ظُهْرًا سَفِينُ الْبَحْرِ يَمْنَنُ الْقَرَاخَا

(نابغه ذبیانی ، ۶۷)

وَهُنَّ كَذَاكَ حِينَ قَطَعْنَ فَلَجًا كَأَنَّ حُدُوجَهُنَّ عَلَى سَفِينِ

(مفضلیات ، مثقب عدی ، ۲۸۸)

لِمَنِ الظُّعْنُ بِالضُّحَى طَافِيَاتٍ شِبْهَهَا الدَّوْمُ أَوْ خَلَايَا سَفِينِ

(مرقش اکبر ، مفضلیات ، ۱۲۳)

فَشَبَّهَتْهُمْ فِي الْأَلِّ لَمَّا تَكَمَّشُوا حَدَائِقَ دَوْمٍ أَوْ سَفِينًا مُقْبِرًا

(امروالقیس ، دیوان ، ۷۶)

شاعر پس از آن از حرکت کاروان معشوق، منزلگاههای میان راه، حیوانات وحشی تصویر زنده ای به دست می دهد و سرانجام مجالی می یابد تا به وصف شتر خودکه با آن بیابانهای دور و دراز را در پی معشوق طی کرده، پردازد. اینچنین بخش تغزلی قصیده به پایان می رسد و شاعر به مضمون اصلی قصیده می پردازد و چنانچه موضوع اصلی قصیده مدیحه باشد شاعر بی درنگ مدح خود را با نسیب پیوند داده می گوید که من رنج این سفر طولانی را بر خود هموار ساخته و این بیابانها را با مشقتی جانکاه پیموده ام تا به بارگاه ممدوح رسم (نک، ابن قتیبه، همانجا؛ بیاتی، ۲۱۲).

تقریباً همه شاعران جاهلی به استثنای شاعران صعالیک، این ساختار کلیشه ای قصیده را الگوی خود قرار داده و خود را ملزم به پیروی از آن می دانسته اند. این سبک و ساختار کلی به عنوان یک سنت لایتغیر در میان عربها چندان رسوخ و نفوذ یافته بود که تا قرنهای پس از ظهور اسلام شاعران ملزم به تقلید از آن بودند. تا آنجا که حتی برخی از شاعران معاصر عرب نیز اشعارشان را به تقلید از شاعران جاهلی با ذکر اطلال آغاز کرده اند. همچون مصطفی غلابینی (د ۱۹۴۴م) نویسنده و ادیب لبنانی که در قصیده ای چنین گفته است:

وَقَفْتُ عَلَى الْاِطْلَالِ اَطْلَالِ قَحْطَانَ وَ آيَاتِ عَدْنَانَ وَ آثَارِ غَسَّانِ

همچنین معروف الرصافی (د. ۱۳۶۴ق/۱۹۴۵م) به شیوه امروالقیس و زهیر بن ابی سلمی چنین می سراید:

تَبَصَّرَ خَلِيلِيَّ فِي الزَّمَانِ فَهَلْ تَرَى صَفَا فِيهِ مِنْ وَقَعِ الشَّوَائِبِ مَشْرَبِ

و ناصیف یازجی (د ۱۲۸۸ق/۱۸۷۱م) نیز به تقلید از شاعران جاهلی ابیاتی از این دست فراوان دارد:

مَازَا الْوُقُوفُ عَلَى رُسُومِ الْمَنْزِلِ هَيْهَاتَ لَا يُجْدَى وَقُوفَكَ فَارْحَلِ
تِلْكَ الْاِثَافِي فِي الْعِرَاصِي تَخَلَّفَتْ أَظَنَنْتَ قَلْبَكَ بَيْنَهَا فَتَأَمَّلِ
دَارُ عَفْتِهَا الذَّارِيَاتُ فَا بَرَزَتْ فِيهَا خُطُوطٌ مِثْلُ رَقْمِ الْجَمَلِ

و مَتَى سَأَلْتُ رَبَّوَعَهَا عَنْ أَهْلِهَا صَدَرَ الْجَوَابُ عَنِ الصَّبَا وَالشَّمَالِ
(نک ، یازجی ، ناصیف ، قصیده ۲۰ ، ۲۵) .

از میان شاعران جاهلی تنها تعداد اندکی گاه به جای وصف معشوق در ابیاتی به وصف خمر پرداخته اند. مانند عمرو بن کلثوم که مقدمه تغزلی خود را با وصف خمر آغاز کرده و ستایش از باده را جایگزین بخش نخست نسیب یعنی گریه بر اطلال کرده است . وی در ابیات آغازین معلقه خود ساقی را اینچنین مورد خطاب قرار می دهد :

أَلَا هُبِّي بِصَحْنِكَ فَاصْبَحِينَا وَلَا تُبْقِي خُمورَ الْإِنْدَرِينَا
مُشَعَّعَةً كَأَنَّ الْحُصَّ فِيهَا إِذَا مَا الْمَاءُ خَالَطَهَا سَخِينَا
تَجُورُ بِذِي اللَّبَانَةِ عَنْ هَوَاهُ إِذَا مَا ذَاقَهَا حَتَّى يَلِينَا

(نک ، زوزنی ، ۱۱۸)

: « هان برخیز که هنگام صبحی است ، از سبوی خویش پیاله ای پرکن و شراب « اندرین» را فرومگذار ، شرابی صاف که چون با آب گرم پیامیزند بسان زعفران گلگون شود ، شرابی که یک پیاله اش اندوه دل بزداید و رنج دنیا از یاد ببرد» .
عمرو بن کلثوم با اینکه ابیات نخستین قصیده اش را به وصف خمر اختصاص می دهد ، اما معشوق را نیز از یاد نمی برد و بلافاصله به لحظه جدایی و موضوع فراق می پردازد و به تقلید از سنت معمول از معشوق می خواهد که لحظه ای درنگ کند تا شرح دردناک جدایی را بر او بازگوید تا شاید بتواند ، دل وی را به دست آورد و او را از رفتن باز دارد :

« قَفِي قَبْلَ التَّفَرُّقِ يَا طَعِينَا نُخَبِّرُكَ الْيَقِينِ وَ تُخْبِرِينَا

« ای کجاوه نشین پیش از جدایی لختی درنگ کن تا شرح دردناک

جدایی را برای هم بازگوییم » (زوزنی ، ۱۱۹ بیت ۶ به بعد) .

اعشی نیز از شاعرانی است که در مقدمه بسیاری از قصایدش به وصف شراب می پردازد . از همین رو وی را از نخستین شاعران باده سرا دانسته گفته اند : اعشی شاعرترین جاهلیان است آنگاه که از مستی و سرخوشی سخن آغاز کند . تعابیر، مضامین و تشبیهاتی که وی در وصف شراب به کار برده ، در خمریات شاعران عصر عباسی همچون ابونواس مورد تقلید قرار گرفته است . وی در قصیده ای که ابیاتی از آن را در زیر می آوریم روش قصه پردازی پیش گرفته یکی از ماجراهای میگساری خود را با همه جزئیات و با هنرمندی به تصویر می کشد . وی شبگیر و پیش از بانگ خروس راهی میخانه می شود . برسر قیمت شراب با می فروش گفتگو می کند و چانه می زند آنگاه شتر خویش را نزد می فروش به ودیعه می گذارد و در افزایش شراب می گیرد . چانه زندهای وی با می فروش و پرسش و پاسخهای آن دو بیش از هر چیز خمریات ابونواس را در ذهن تداعی می کند :

أَتَانِي يُؤَامِرُنِي فِي السَّمَوِ	لِ لَيْلًا فَقُلْتُ لَهُ غَادِهَا
أَرْحَنَا نُبَاكِرُ جِدَّ الصَّبَوِ	ح قَبْلَ النُّفُوسِ وَحُسَادِهَا
فَقُمْنَا وَلَمَّا يَصِيحُ دِيكُنَا	إِلَى جَوْنَةٍ عِنْدَ حَدَادِهَا
تَنَخَّلَهَا مِنْ بَكَارِ الْقَطَافِ	أُزِيرِقُ آمِنُ إِكْسَادِهَا
فَقُلْتُ لَهُ هَذِهِ هَاتِهَا	بِأَدْمَاءَ فِي حَبْلِ مُقْتَادِهَا
فَقَالَ تَزِيدُونَنِي تِسْعَةً	وَلَيْسَتْ بَعْدَلٍ لِأَنْدَادِهَا
فَقُلْتُ لِمِنْصَفِنَا أَعْطِهِ	فَلَمَّا رَأَى حَضَرَ شُهَادِهَا
أَضَاءَ مِظَلَّتَهُ بِالسِّرَا	ج وَاللَّيْلُ غَامِرٌ جُدَادِهَا
دَرَاهِمُنَا كُلَّهَا جَيِّدٌ	فَلَا تَحْبِسْنَا بِنْتِقَادِهَا
فَقَامَ فَصَبَّ لَنَا قَهْوَةٌ	تُسَكِّنُنَا بَعْدَ إِرْعَادِهَا
كُمَيْتًا تَكشِفُ عَنْ حُمْرَةٍ	إِذَا صرَّحَتْ بَعْدَ إِزْبَادِهَا
كَحَوْصَلَةِ الرَّأْلِ فِي دَنِّهَا	إِذَا صُوبَتْ بَعْدَ إِقْعَادِهَا

فَجَالَ عَلَيْنَا بِإِبْرِيْقِهِ
مُخَضَّبٌ كَفٌّ بِفِرْصَادِهَا
فَبَاتَتْ رِكَابٌ بِأُكْوَارِهَا
لَدَيْنَا وَخَيْلٌ بِالْبَادِهَا
لِقَوْمٍ فَكَانُوا هُمُ الْمُنْفِدِينَ
شَرَابُهُمْ قَبْلَ إِنْفَادِهَا
فَرَحْنَا تُنَعَّمْنَا نَشْوَةَ
تَجَوَّرُ بِنَا بَعْدَ إِقْصَادِهَا

(اعشى ، ديوان ، ۵۹)

« شبگیر نزد من آمده مرا به میگساری فرا خواند گفتم : باکی نیست برویم
سپیده دمان رهسپار میخانه شدیم تا پیش از آنکه حسودان بیدار شوند ، صبحی زنیم .
هنوز بانگ خروسان بلند نشده بود که در میخانه نزد خمّار بودیم
باده فروش شرابی ارغوانی از انگورهای تازه رس را برایمان صاف کرد . از آن شراب که
مطمئن بود بازارش را کسادی نیست .

بدو گفتم : این ماده شتر سفید را که افسارش در دست خدمتکار من است ، بگیر و در
ازای آن شرابم ده .

گفت : نمی ارزد مگر اینکه ۹ سکه دینار نیز برآن بیفزایید تا منصفانه با شرابتان برابر
شود

به خدمتکار خود گفتم : هرآنچه خواست به او ده . باده فروش چون چشمش به سکه
ها افتاد

در تاریکی شب چراغی برافروخت و میخانه را روشن ساخت
بدو گفتم این سکه ها خالصند و برای آزمایش آنها وقت ما را نگیر
برخاست و برایمان شرابی ریخت تند و آرام بخش
و چون کف آن فرونشست سرخیش آشکار شد
شرابی صاف و گلگون همچون چینه دان نوزاد شترمرغ
ابریقی از آن در میان ما چرخاند و شرابی به سرخی شاه توت برایمان ریخت
[بیرون میخانه] شتران و اسبانی آماده بودند که صاحبانشان همه می زدگان بودند

پس آنگاه همگی سرمست و از خود بیخود بازگشتیم.»

نسیب بازتاب زندگی صحرانشینی

اینکه شاعران جاهلی قصاید خویش را با وصف معشوق آغاز می کنند ، دلیل آن نیست که همه آنان عاشق پیشه و سرسپرده عشق بوده اند . چه بسیار شاعرانی که طعم عشق را نچشیده اند ، اما در مطلع قصاید خود معشوقی فرضی و خیالی برای خود برگزیده نسبت به وی اظهار عشق و محبت کرده و سپس از فراق وی سخت نالیده اند . شکوه و زاری از جدایی و فراق یار و محبوب تا حدودی بازتاب زندگی قبیله ای عربهاست . چه می دانیم که آب و چراگاه دو عنصر اساسی در زندگی اعراب جاهلی است . قبایل در جستجوی آب و چراگاه همواره در حال کوچیدن از نقطه ای به نقطه ای دیگرند . چند طایفه بر سرچشمه آبی گرد می آیند و مدتی در آنجا به سر می برند و در چراگاههای اطراف آن گوسفندان خود را می چرانند . در این مدت میان مردان و زنان و کودکانی که از قبایل مختلف برای مدتی کوتاه یک جا جمع شده اند ، دوستی و صمیمیت و الفت پدید می آید ، اما این دوستی نمی تواند چندان پایدار باشد و لاجرم این قبایل از یکدیگر جدا شده ، هر کدام در پی چراگاهی جدید می روند . طبیعی است که این جدایی برای آنانکه میانشان دوستی و محبت ایجاد شده ، سخت دشوار است و چون از یکدیگر جدا می شوند ، احساس ناراحتی و دلتنگی آزارشان می دهد و همین احساسات درونی و عواطف است که در قالب نسیب جلوه گر می شود و احساس جدایی و دلتنگی ، تنها درد شاعران نیست بلکه درد مشترک همه افراد قبیله است و همه جاهلیان با آن به خوبی آشنایند . از همین رو شاعر ترجیح می دهد شعرش را با موضوعی آغاز کند که برای همگان به خوبی ملموس و قابل درک باشد و مخاطبان نیز چون احساسات درونی خود را از زبان شاعر می شنوند ، مشتاقانه گوش جان به شعر او می سپارند. ابن قتیبه در این باره می گوید : « مقصد قصیده این است که به یاد یار و

دیار و آثار و اطلال و دمن ، زاری و شکوه آغاز شود و منزلگاه معشوق مورد خطاب قرار گیرد و شاعر یاران را به ایستادن در آنجا فرا خواند تا صاحبان آن سرمنزل را که از آنجا کوچیده اند ، به یاد آورند آنگاه شاعر از شدت فراق و بسیاری اندوه و شور و شوق خود یاد کند تا مخاطبان متوجه او شوند و چون اطمینان کرد که سخنش را گوش می دهند ، بازگشت کند و... آنگاه به مدیح بپردازد» (الشعر والشعراء ، ۲۰/۱ ، چ بیروت). بنابراین اگر شاعر جاهلی در آغاز قصیده خود از عشق و محبت و سپس فراق یار سفرکرده سخن می گوید ، می خواهد سرنوشت زندگی قبیله ای را که آغازش دوستی و پایانش جدایی و فراق است ، منعکس سازد . آنچه این تفسیر و تحلیل را تقویت می بخشد این است که صعلوکان یعنی شاعرانی که از قبیله خود طرد شده اند و به تنهایی در بیابانها بسر می برند ، اشعارشان بدون نسیب است و هیچ یک از قصاید شاعران صعلوک که در مفضلیات و دیگر منابع آمده ، با نسیب و مقدمه تغزلی آغاز نمی شود و بهترین نمونه آن لامیه العرب شنفری است.

روش و شیوه زندگی صعالیک با دیگران تفاوت فاحش دارد ، آنان به دلایل گوناگون از قبیله خود طرد شده اند و در بیابانها به تنهایی و در آوارگی بسر می برند و از راه دزدی و راهزنی زندگی می گذرانند . از این رو اشعار صعالیک نیز انعکاس و بازتابی از زندگی آنان است : دنبال کردن حیوانات و شکار آنها ، راهزنی و دزدی ، فقر و گرسنگی ، درپردری و آوارگی ، کینه توزی و انتقام جویی از موضوعات اصلی اشعار آنان به شمار می رود .

برخی از محققان نسیب قصاید و موضوع اطلال را تفسیر فلسفه وجود می شمارند که بیانگر سرنوشت و نابودی و تباهی است . بدین معنا که شاعر جاهلی نابودی تدریجی اشیاء و رفتن به سوی مرگ را در قالب عباراتی از قبیل « عفت الدیار » ، « درست الدمن » و « امّحت الرسوم » بیان می کند و محوشدن دیار یار و کهنه شدن آثار آن را تعبیری از زندگی می داند که روزی به دنیا می آید ، دوران جوانی را پشت سر می نهد ،

بزرگ و کهنسال می شود و سرانجام با مرگ زندگیش به پایان می رسد. پس در واقع زندگی ناپایدار انسان در این جهان همچون استقرار قبیله ای است بر سرچاهی آب یا چمنزاری سرسبز برای مدتی کوتاه (جمال ، ۳۲۱-۳۲۲) .

منابع

- ابن سلام ، *طبقات فحول الشعراء* ، به کوشش محمود محمد شاکر، قاهره ، ۱۳۹۴ق/۱۹۷۴م ؛
ابن قتیبه ، ، *الشعر والشعراء* ، بیروت ، دارالتقافه ؛
امروالقیس ، دیوان ، به کوشش ابوالفضل ابراهیم ، قاهره ، ۱۹۹۰م؛
بیاتی، عادل جاسم ، *تاریخ الادب العربی قبل الاسلام* ، بغداد، ۱۴۱۰ق/۱۹۸۹م؛
جمال، عادل سلیمان ، *دراسات عربیة اسلامیه* ، قاهره ، ۱۴۰۳ق/۱۹۸۲م؛
زوزنی، حسین، *شرح المعلقات السبع* ، قم، ۱۴۰۵ق؛
زهیربن ابی سلمی ، دیوان ، ؛
سیوطی ، عبدالرحمان، *المزهر*، به کوشش فواد علی منصور، بیروت ، ۱۹۹۸م؛
شنقیطی، احمد، *شرح المعلقات العشر*، بیروت ، ۱۴۰۵ق/۱۹۸۵م؛
ضبی، مفضل ، *مفضلیات* ، به کوشش احمد محمد شاکر، و عبدالسلام هارون ، قاهره ،
۱۹۸۳م؛